

"سازمان جوانان مترقی"، گروه انقلابی " و "ساما"،

برمیزارزیابی بامعیارهای علمی و انقلابی

قسمت اول

دست اندرکاران وب سایت 3 عقرب

مقدمه

فردی نوشته ایرازیر نام نام مستعار "پیکار بنوال" در وب سایت "افغانستان آزاد" به نشر سپرده است. در این نوشته بر علاوه حمله بر رفیق اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی بر نویسندگان و دست اندکاران وب سایت ملی- دموکراتیک 3 عقرب نیز حمله شده است. آقای پیکار بنوال از جمله آن افرادی است که هر گاهی یک نام برای شان انتخاب میکنند و زیر آن نام هر چه دل شان شدمیگویند و وقتی حرف های شان خلاص شد ناپدید میشوند. اگر این نام، نام حقیقی کسی می بود مادر طی بیشتر از 4 دهه حتماً آن آشنا میشدیم. ما از نشر نوشته آقای بنوال تا چند وقت بعد میکوشیدیم به این سوال پاسخ پیدا کنیم که چرا نویسنده اینبار بجای "برومند"، "پغمانی"، "محک باستانی" و غیره نام هائی که در این وب سایت پرده ساتر فحاشی، جاسوسی و لمپنی قرار گرفته یک نام "پشتو" را انتخاب کرده است؟ ما نمیتوانستیم به این سوال پاسخ منطقی پیدا کنیم زیرا فکر میکردیم که "توطئه گری، شیادی و تفتین" در معادله دخیل نیست. تصور ما از نویسنده یک انسان عادی (که از توطئه چیدن، شیادی و فتنه انگیزی مریضانه عار دارد) بود. با این فرضیات ذهنی نمیشد معادله را حل کرد. ما ناگزیر صفات حقیقی نویسنده را در معادله دخیل ساختیم و معضله خود بخود حل شد. پیکار بنوال به این امید که بتواند مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی مارکسیست- لنینیست- مائویست های افغانستان را علیه اپورتونیزم ننگین ساما (ادامه دهندگان) و رویونیوزم چینی "سا" به نزع قومی "هزاره و تاجک"، "هزاره و پشتون" و "تاجک و پشتون" تبدیل کند، این بار برایش نام "پشتو" برگزیده است. اما این یک توهم سفیهانه است و این سفاهت نمیتواند رفقای مارا به آنچائی ببرد که از رفتن به آنجا عار دارند یعنی در مرداب قوم پرستی و قبیله گرایی. اینگونه تاکتیک هانشان میدهد که اپورتونیست هاوریونیویست های "تینگ" چگونه فکر میکنند و چقدر ساده لوح و سطحی هستند. اکنون که معضله اساسی برای ما حل شده و مامی شناسیم که نویسنده کیست و میدانیم که او با چه نیتی می نویسد، به نوشته او پاسخ میدهیم.

1- مروری بر نوشته آقای پیکار بنوال

آقای پیکار بنوال می نویسد که از همان سالهای 1347 تاکنون به طرح ها و موضوعگیری های شعله جاوید وفادار است و آنها را برحق میدانند. او در نوشته اش می نویسد که:

حتماً سن های من به یاد می آورند زمانی که رهبری شعله جاوید ضربه خورده و به زندان افتادند، بعد از مدتی اختلافات آغاز شده بالا گرفت؛ زنده یادانجنیر عثمان ورفقای نزدیکش پس منظر تاریخی را بیرون دادند و از شعله جاوید جدا شدند. این اولین انشعابی بود که به وجود آمد. دلایل عمده آن موجودیت سازمانی که از خفار هبری میگردور هبران از وجود آن آگاه نبودند، انتقاد از شیوه و طرز العمل شعله ای ها و انتقاد از تظاهرات که عمل افشاگرانه و برخورد علنی بود و توضیح اینکه با این شیوه عمل رهبران صحه میگذارند که دموکراسی دولت پوشالی ظاهر قابل اعتماد است و این نخستین انشعاب اکرم یاری راسر زبان ها انداخت."

در اینجا می بینیم که آقای بنوال "پس منظر تاریخی" را بار دیگر خلاصه کرده و گزارش میدهد با "شیوه بدون ستون فقرات بودن" از دلایل انشعاب "دفاع میکند.

- 1- مخفی بودن سازمانی که جنبش شعله جاوید را رهبری میکرد.
- 2- رهبران (پس منظر نویسان- از ماست) از وجود آن اطلاع نداشتند.
- 3- شیوه و طرز العمل شعله ای هادرست نبود یعنی برخورد علنی افشاگرانه بود.
- 4- ورهبری (یعنی رفیق اکرم یاری- از ماست) بر این افشاگری صحه می گذاشت و دموکراسی ظاهر شاه را قابل اعتماد میدانست.

اگر چندرفقای "مائویست های افغانستان" به این بیهوده گوئی ها با منطق انقلابی شان پاسخ داده اند ولی آنچه مامیخواهیم از آقای بنوال پرسان کنیم اینست که :

اگر سازمان جوانان مترقی برای آن خاینینی که در تاریخ جنبش چپ افغانستان بنام "پس منظر نویسان" مشهور اند، واقعا شناخته و مخفی بود، آنها در زندان چطور به وجود آن پی بردند؟ فرض کنیم این سازمان واقعا به "پس منظر نویسان" مخفی بود، چه کسانی "پس منظر نویسان" خاین را مجبور ساخته بود که مانند "کاسه داغتر از آتش" بمیدان جست و خیز کنند؟ آیا انجنیر عثمان، اسحق نگارگر، عین علی بنیاد و دیگر این دسته درس بچه گی بودند که بازی بخورند؟ آیا

نمیدانستند که رژیم آنها را دستگیر و زندانی میکند؟ آیا این هابه اندازه احمق بودند که نمیدانستند با یک نظام که حاکم است به مجادله برخاسته اند یا اینکه شما آقای بنوال اکنون این بدبختان بدنام را بار دیگر به این شکل به تئاتر تمسخر و استهزای تاریخ میکشانید و در ملاعام بنمایش میگذارید؟ جانب دیگر مسئله

سازمان جوانان مترقی، جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و نقش رفیق اکرم یاری در مبارزات خلق افغانستان

- [بخش اول](#)
- [بخش دوم](#)
- [بخش سوم](#)
- [بخش چهارم](#)

از این قرار است که مارکسیست- لنینیست- مائویست های افغانستان دیگر میدانند که تمام عناصر بی ایمان و خرده بورژوا وقتی که خسته میشوند، ناکامی می بینند و یابه زیرضربه می افتند، اولین کاری راکه انجام میدهند به جان رهبری می افتند و "بر رهبری انتقاد میکنند". پس منظر نویسان تنها خاین بودند، بلکه احمق نیز بودند. آنها از یاد برده بودند که تادیروز هر کدام شان شان "کاسه داغتر از آش" بودند و در هیچ یک از جست و خیزهای شان "عیبی" وجود نداشت ولی زمانیکه به زندان افتادند یکمرتبه خودشان "معصوم" شدند و تمام گناه ها و تقصیرها متوجه رهبری شد. چه خوب گفته اند که "بی ایمان ترین عناصر با جست و خیزهای مصنوعی بی ایمانی شان را پنهان میکنند".

آقای پیکار بنوال به تعقیب این جملات می نویسد:

" و این نخستین انشعاب اکرم یاری راسرزیان ها انداخت. آنها نه بخاطر رهنمودهای درست و انقلابی او بلکه به دلیل اشتباهات ایشان. و ما از این ببعده بانام یاری آشنا شدیم. شمایه این بخش منشعب شده، لقب آوانتوریست راداده اید. مطمئن هستی که درست نام گذاری کرده ای؟ ببینید سازمان جوانان مترقی که از پشت پرده رهبری میکرد، صدها هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک آنها را به پولیس و دستگاه ضبط احوالات معرفی کرد ظاهر معرفی کرد، روانه زندان کرد و بعد هارژیم های فاشیستی خلق و پرچم دسته دسته آنها را بزندان انداخته و اعدام کرد. صادقانه بگوئید به این برخورد غیرمسئولانه، که تاکنون کسی مسئولیت آنرا به عهده نگرفته چه نام میدهید؟؟"

در این بخش آقای بنوال میگوید:

- 1- که رفیق پولاد "پس منظر نویسان" را "آوانتوریست" خوانده است.
- 2- سازمان جوانان مترقی خود در پشت پرده بود ولی صدها هزاران جوان را بخیابان ها آورد، تک تک رابه پولیس معرفی کرد و روانه زندان نمود.

پیکار بنوال، رفیق پولاد رابه این متهم میکند که او به "پس منظر نویسان" خائین آوانتوریست گفته است. ما تاکنون به چنین موضوعی برخورد نکرده ایم و فکر میکنیم که پیکار بنوال حقیقت را نمیگوید. اگر او درجائی دیده که رفیق پولاد چنین حرفی رازده است، آنرا بعنوان سند به جنبش انقلابی افغانستان ارائه کند، در غیر آن این یک اتهام و یک افترا است. اگر او دروغ نمیگوید بگوید که رفیق پولاد در کجا پس منظر نویسان خاین را آوانتوریست خطاب کرده است؟ در این صورت ما بر رفیق پولاد نقد خواهیم کرد که چطور خائین ضد انقلاب را آوانتوریست میگوید؟

آقای بنوال از یک سازمان مارکسیستی- لنینیستی- مائویستی (مائوتسه دون اندیشه در زمان رفیق یاری) تقاضا دارد که بانورم ها و معیارهای "شوالیه های دوران لئوی 12- 14 فرانسه" یا "عیاران قداره کش زمان ایلخانیت مغول ها" کار کند. درک اواز "تقسیم کار" در داخل یک جنبش انقلابی خیلی پائین است. اونمی فهمد که یک سازمان دارای یک مغز متفکر (هیئت رهبری) و یک بدنه (صفوف و کادرها) میباشد.

واز طریق بدنه باجنبش توده ای در ارتباط قرار میگیرد. یک چنین پروسه پیشرفته بدون شک مغایر با نورم هاومعیارهای کاکه بچه های چاقوکش، قداره بندور هزنان عیار صفت میباشد. او سپس ادامه میدهد:

"درکجای این جریانات نقش عمده رهبری کننده رایاری دارد؟ بعنوان سخنران که اورانمی شناختیم، حالا بگردیم باهم اگر اثری، نوشته ورهنمودی از ایشان در دسترس باشد. شما کدام شماره شعله جاوید را سراغ دارید که مقاله ای بنام اکرم "یاری" نشر کرده باشد؟ کتابی، اثری که تحلیل وضع اجتماع در آن بیان شده باشد، شاید بانام دیگری نشر شده. حداقل من اطلاع ندارم. شاید عده دیگری هم باشند. اگر یک لحظه بپذیریم که زیر نام دیگری فعالیت داشت و نشریاتی داشت، آیا درست بوده؟ خود را با نام مستعار حفظ کند و هزاران جوان را با اسم و چهره واقعی شان بمیدان بکشد...."

در این بخش گفته میشود که

- 1- رفیق یاری عمده نبود
- 2- رفیق یاری سخنران نبود
- 3- از رفیق یاری نوشته و اثری در دسترس نیست.
- 4- اگر رفیق یاری زیر کدام نام دیگری نوشته باشد نادرست زیرا خود را حفظ کرده و دیگران را بر باد داده است.

چگونه شعله ای ها به خیابان آمدند؟

به نظر ما آقای بنوال یا خبرنگار دوپا عمدا حقیقت را کتمان میکند. همسن و سال های او حتما بیاد دارند که اولین مظاهرات پوهنتون را خلقی ها و پرچمی ها و بخصوص پرچمی ها به راه انداختند نه شعله ای ها. شعله ای هادر همان روز اول مظاهرات که از پیش روی ادیتوریم پوهنتون شروع شد تا پیش روی کتابخانه مرکزی پوهنتون با پرچمی ها و از آنجا هر کدام بخانه خود رفتند، بحیث یک جریان جداگانه شرکت نداشتند. اگر از همسن و سالهای آقای بنوال کسی شهادت بدهد این حقیقت را شهادت خواهد داد که اگر در آنروز هم حاصلین غیر شعله ای که خلقی و پرچمی هم نبودند، پافشاری میکردند که "باید بر ضد چورو چپاول وطن مابه واسطه اتحاد شوروی، عکس العمل نشان بدهیم" و "خلقی ها و پرچمی ها راست نمیگویند". روحیه اکثریت حاصلینی که شعله ای هم نبودند بر ضد مظاهرات خلقی ها و پرچمی ها جهت میگرفت و بعضی ها حتی میگفتند که "پرچمی ها از طرف سفارت شوروی وظیفه گرفته که حاصلین را به طرفداری از سیاست های شوروی در افغانستان بسیج کنند و باید بر ضد آن مقاومت کرد".

در روز دوم و سوم نیز شعله ای هادر میدان نبودند. اگر آقای بنوال بیاد بیاورد که روز چارم یا پنجم مظاهرات بود که یک جوان بادی بیلدر (زنده یاد سید بشیر بهمن) بانجیب گاو بر خورد کرد. از اینجا آهسته آهسته صف مظاهرات جدا شد. زمانی که کارگران فابریکه جنگلک دست به تظاهرات زده و "دریل آرتل" به مظاهره

چیان پوهنتون پیوستند پلاکاردهای کوچک شعله جاویدر آنها با خود آورده بودند. در همین روز بود که سر انجنیر عثمان شکست. وقتی که عین علی بنیاد در سینما پامیر گپ میزدنکتهائی اش از دور مثل رنگ خون بر روی سینه اش معلوم میشد. اگر شما آقای بنوال فراموش کرده باشید گفته نمیتوانیم اما ما بیاد داریم که انجنیر عثمان در همان روز در سخنرانی اش در سینما پامیر با لحن آتشین شعله و رتر از هر رادیکال حرف میزد. و بعد هاهم او بود که اولتر از همه "طرز العمل و شیوه کار شعله ای هار" در پس منظر محکوم کرد. مگر طرز العمل شعله ای ها غیر از آن بود که او انجام داده بود؟ اگر شما بیاد بیایید در هفته دوم مظاهرات بود که زنده یاد لهیب، زنده یاد سیدال سخندان و سه چهار نفر دیگر از فاکولته ساینس آمدند و بیرق بزرگ شعله جاویدر آوردند که اولین حمل کننده آن نیز محصلین فاکولته ساینس بودند. آقای بنوال! بحث و انتقاد سیاسی کار درستی هست بشرط آنکه حقیقت را گزارش بدهید و بعدا نقد کنید.

آیا به میدان آمدن شعله ای ها درست بود؟

یک عمل سیاسی را نباید با احساسات و عواطف مثبت یا منفی شخص خود بررسی کرد، همانطور که سیاست یک انگیزه فردی و خصوصی نیست عمل سیاسی را نیز نباید با انگیزه های فردی و شخصی مورد ارزیابی قرار داد. این درست است که امروز سطح سیاست کردن در افغانستان به آنجائی سقوط کرده که افرادی مانند میرویس محمودی که تا هنوز سواد خواندن و نوشتن ندارد؛ هم به اصطلاح "سیاست" میکند و یاکبیر توخی در این میان شاعر و نویسنده (!) میشود. اما این عقبماندگی نباید آنچنان حاکم شود که انگیزه های فردی، قومی، ملیتی و زبانی دماغ کسی را که مدعی است از سال 1347 به اینطرف شعله ای است، سمت و سو بدهد. سیاست با اسلوب علمی از ما و هر فرد با شرف سیاسی دیگر میطلبد که باید با قواعد ایدئولوژی و تئوری های علمی- سیاسی به بررسی مسایل پرداخت و سمت و سوی حرکت یک تشکل سیاسی را تعیین کرد. بدون اتکا و رجوع به تئوری های علمی- سیاسی نمیتوان دید که یک عمل سیاسی آخر الامر به نفع انقلاب و رهائی خلق تمام شده است یا به ضرر آن. اعتصاب براه انداختن یک عمل تاکتیکی یک جنبش است، در این عمل افراد سهم میگیرند و بدون شک افشامی شوند، پولیس رژیم آنها را شناسائی کرده و برای شان دوسیه مخفی درست میکنند. برخی از آنها را در آینده به زندان می اندازند و حتی اعدام میکنند. عکس اینکار چیست؟ عکس اینکار اینست که نباید اعتصاب کرد، نباید سیاست های و موضعگیری های خود را به توده ها انتقال داد و نباید از توده ها دعوت کرد که در انقلاب سهم بگیرند. برای آنکه از پولیس رژیم مخفی باقی ماند، بهتر است با آن همکاری کرد، کاری را انجام داد که همین حالا سید غلام علی مشرف، کبیر توخی و میرویس محمودی میکنند. مضاف بر این آیا یک تاکتیک و لوند درست (که تاکتیک مظاهرات شعله جاوید کاملاً درست و بجای انقلابی بودند) از صحیح ناصحیح بودن خط حرکتی یک جنبش نمایندگی میکنند؟ حزب کمونیست چین پنج مرتبه در جنگ با ارتش گومینتانگ تاکتیک جنگ جبهه ای را انتخاب کرد و هر پنج بار شکست خورد، آیا این به این مفهوم است که استراتژی جنگ توده ای یا جنگ خلق غلط است؟ برای بورژواهایی که از تمام انقلاب و اژه ها و استعاره هارا به

عاریت میگیرند انقلابی و ضد انقلابی بودن یک تشکل سیاسی "استراتژی سیاسی" آن نیست. آنها "ساما" رابخاطر "اعلام مواضع" آن یعنی طرح استراتژیک سازش با فئودالیزم و خیانت طبقاتی آن انتقاد نمیکنند، گروه انقلابی رابخاطر استراتژی رویونیستی "سه جهانی" آن انتقا نمیکنند، ولی جنبش شعله جاویدر اکه بامظاهراتش تخم طوفان رادر قلب هزاران هزار انسان انقلابی کاشت، انتقاد میکنند.

باید خوب در نظر داشت که اعتصاب نکردن یک جنبش سیاسی اعضای آنرا از پولیس دشمن مخفی نگه نمیدارد. این بهانه ای است که عناصر بزدل، بظاهر انقلابی و در باطن ضد انقلاب همیشه با آن کار میکنند. آنها دایم موعظه میکنند که "هوش کنید کاری نکنید که پولیس شمارا بشناسد". در ظاهر امر این پند و اندرز چیزی بدی بنظر نمی رسد ولی منظور آنها حفظ نیروهای انقلابی نیست. آنها با این اندرزهای دلسوزانه شان به انقلابیون میگویند که "هوش کنید کاری نکنید که رسم موجود و نظم حاکم را مخدوش سازید". در زمانی که امپریالیزم سرمایه داری استثمار و غارت رابه اقصی نقاط جهان برده، کمترین و ارزان ترین کار آنها استخدام افرادی مانند سید غلام علی مشرف، کبیرتوخی و میرویس محمودی از داخل جنبش است. از خود به عنوان یک انسان راسیونال که منطق انسانی و صحت مند دارد، بپرسید که آیا وقتی جاسوسانی مانند سید غلام علی مشرف در صف جنبش وجود دارند، امپریالیزم و ارتجاع ضرورت دارند که منتظر روز مظاهره بنشینند تا انقلابیون را شناسائی کنند؟ نه. وقتی کسی مانند سید غلام علی مشرف در صف جنبش وجود داشته باشد و حتی سماوارچی یا هوتلی، در ایوریا قالیان باف راکه با فلان حزب یا سازمان ارتباط دارد به پولیس ارتجاع و امپریالیزم از طریق وب سائتش معرفی کند، چه ضرورتی به آمادگی و تجهیزات روز مظاهره وجود دارد که پولیس ارتجاع برای شناسائی انقلابیون آمادگی بگیرد؟

پایان قسمت اول

دست اندر کاران وب سایت 3 عقرب

6 قوس 1392